

مجید موقر

بمناسبت تشکیل «کنگره بین‌المللی ایران‌شناسان» چهارشماره ماهنامه مهر به «ایران‌شناسی» اختصاص مییابد و ناچار دنباله «تمدن غرب را بشناسید» به بعد موكول میشود.

ایران‌شناسی

تابش دانش

از خاور زمین پر گرفته

همانگونه که مهر فروزان از خاور برمیخیزد و جهان را فروغ و گرمی میبخشد، خورشید دانش هم از این سوی سر بر می‌آورد و تابش میگذراند و جهان علم و ادب را فروغ دانائی و گرمی توانائی ارزانی میدارد،

بیگمان خاور زمین سرچشمه فیاض و زاینده رود دانش بشری است؛ آسمان نیلوفرین خاور زمین است که اجازت میدهد تا عروسان فلکی برون از پرده ابرهای تیره در کمال جمال و جلال چشمک زنان و تلولوکنان و تسبیح گویان بطنازی و عشوهِ گری گرایند و دل و دین را از خاکشینیان خاور زمین بریابند و دیده درونی آنان را به شکفتیهای شیفته و فریفته گردانند، که در این بزمگاه مرموز و بلعجب نمودار است؛ از انگیزه همین طنزازی و دلنوازی زیبارویان

دیرگاه باین حقیقت بارز و مسلم و غیر قابل انکار خستوبوده‌اند؛ از فیثاغورث (۱) و سقراط و افلاطون و فلوتین گرفته تا دانشمندان کنونی از سرچشمه پر برکت نبوغ و عبقریت زنده دلان و روشن بینان خاور زمین الهامها گرفته‌اند و از این خرمن دانش خوشه‌ها چیده‌اند و بهره‌ها برده‌اند و حق شناسیها کرده‌اند و این اعترافات خود را بر صفحات تاریخ رقم زده‌اند.

برتری و نفوذ معنوی

ایران بر تمدن یونان:

اروپائیان یونان را مادر تمدن خود و سقراط را پدر فلسفه غرب میشناسند، غافل از اینکه این پدر و مادر به نوبت خود زائیده فرهنگ ارجمند ایرانی‌اند. پس اروپائی اگر بخواهد بدرستی حق شناس باشد باید نخست سر تعظیم پیشگاه فرهنگ و تمدن عالی ایران باستان فرود آورد که چنین

آسمانی است که دانش ستاره‌شناسی برمیخیزد و دامنه این دلدادگی به پهنه پیدایش دانش هیئت و هندسه و ریاضیات و دیگر محاسبات میانجامد و از گسترش تابش این دانش است که گونه گونه علوم پدیدار میگردد و کنش و واکنش همین بینش است که اینهمه فنون نمودار میشود تا در انجام بفرآختای فرهنگ فرخنده امروزی جهان متمدن میانجامد؛ بابلیان بودند که نجوم را، مصریان بودند که هیئت را، هندیان بودند که رقم و عدد را، فینیقیان بودند که الفبا را، چینیان بودند که صنعت کاغذسازی را، ایرانیان بودند که عالیترین اصول اخلاقی و ایمانی را، تازیان بودند که علوم ماورای طبیعت را بفرزند آدم یاد دادند و با این سابقه است که اینک اروپای امروز باوج تمدن خود میرسد و از جهتی مذهب و مترقی بشمار میاید.

دانشمندان خاور زمین از

(1) فیثاغورث با فلسفه زردشت آشنا بوده، چنانکه میگوید: «بر طبق تعلیمات زردشت،

(مغ) «خداوند» با «راستی» یکسان است»

فرزندانی را بپرورانید تا توانستند کاخ تمدن و فرهنگ اروپا و آمریکا را بی اوکنند که امروزه به پیکره شگفتیهای قرن بیستم درآمده است.

یونان تا پیش از تماس با فرهنگ ایران یعنی تا پیش از سده ششم پیش از میلاد آلوده بخرافات و موهومات و معتقدات بسیار پست و پلید بود؛ خدایان «المپ» Olympe به خلق و خوی آدمی متصف و متخلق بودند و با شهوت و غضب آلوده بودند و دروغگو و انتقامجو و خون آشام بودند.

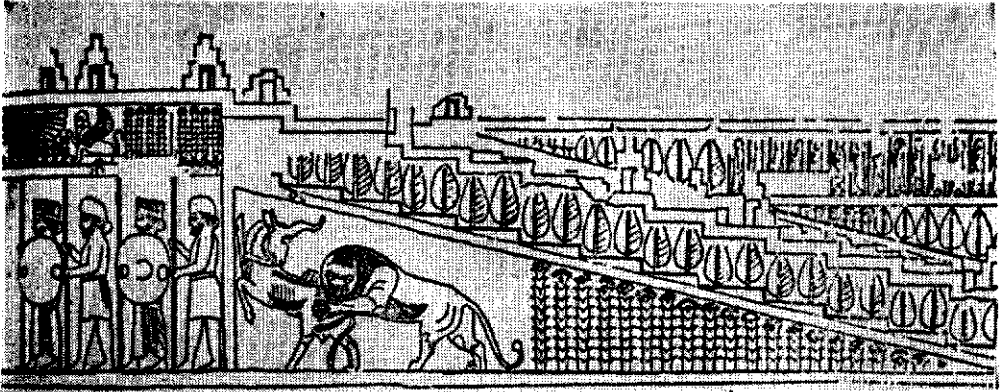
هنگامی این معتقدات ناپاک تغییر شکل میدهند و بجای آن خدایان نابکار و بدکردار «خدای

خدایان» یعنی «ژئوس» Zeus بر تخت سلطنت الهی تکیه می زند و عدل و نظم میگستراند و در زندگانی ستمدی بسر میبرد و از آن پس «انارشی» و طبیعت کور یونانی به «هیرارمونی» که تقلیدی از «خورنه» (فره) و «نظام احسن» ایرانی است تبدیل مییابد که یونان بزیر سیطره فروغ تمدن و فرهنگ ایرانی در مییابد و چون اشعه معتقدات پیامبر والاگهر ایران و نور الانوار اهورا مزدا بر خدایان المپ پرتو میافکند این خدایان دروغین و فریبکار یونانی معزول میشوند و زمام سلطنت مطلقه بدست ژئوس سپرده میشود و بدبندان است که یونان از

توحش به تمدن میگراید و پس از آن پدر و مادر تمدن و فرهنگ اروپائی میگردد. شکفت آنکه هنگامیکه یونان از برکت فرهنگ ایران متمدن میشود و از آن معتقدات پست و پلید بیرون میاید چنان غرور و نخوتی بخود میگیرد که غیر یونانی را «باربار» و وحشی مینامد، یعنی کفران نعمت میکند و دین اخلاقی خود را نسبت با ایران فراموش مینماید، همان گونه که تازیان هم نفوذ مادی و معنوی تمدن و فرهنگ ایران کهن را فراموش کردند و غیر عرب را از روی تحقیر و خود ستائی «عجم» یعنی گنگ و بی زبان و بی کتاب خوانند و چون در برابر تمدن درخشان



دورنمای کاخهای مجلل و زیبا و با عظمت شاهنشاهان عظیم اشکان هخامنشی در تخت جمشید است که تا امروز موجب اعجاب و تحسین جهانیان و افتخار و مباهات ایرانیان است



پلکان و بدنه تخت جمشید که با نقوش زیبا آراسته است

تافته بود، سپس برای همیشه خاموش و فراموش گشت .

در تایید این آتش سوزی است که در کتاب معروف «دینکرد» که یکی از تفاسیر معتبر اوستاست چنین آمده :

« بیست و یک نسک اوستا را بفرمان گشتاسب در دونه سخه کامل نوشته و در «دژ نشتک» در استخر فارس و «گنج شیپگان» در شید (۱) آذربایجان ضبط نمودند ولی بنا بسنت دیگر بفرمان آخرین دارا که دارا پسر دارا بود ، یکی از آن دونه سخه را در گنج شیپگان و نسخه دیگر را در دژ نشتک نهادند و در هنگام استیلای اسکندر کجستک نسخه ای که در دژ نشتک بود سوخته و نسخه دیگر را که در گنج شیپگان بود بفرمان وی بزبان یونانی ترجمه کردند .

(۱) شید یا شید یعنی فروغ ، همین واژه است که در خورشید آمده یعنی فروغ خور یا هور ، واژه شاین shine انگلیسی هم از همین ریشه است .

« دژ نشتک » مینامیدند یعنی دژی که در آن نوشته ها جمع آوری میشود. اسکندر این دژ نشتک را بی باکانه طعمه آتش ساخت ولی چون فرمان آتش سوزی « گنج شیپگان » که وابسته با تشکده معروف « آذرگشسب » در شهر شید آذربایجان بود صادر نمود در میان لشکریان یونانی کسانی بودند که از دانش ایرانی بهره یافته بودند و برای فرهنگ ایرانی احترام قائل بودند، پس تا توانستند از این گنج شیپگان کتابهایی بیغما بردند و با خود بیونان نقل دادند و در آنجا بیونانی ترجمه کردند و اصل آنها را از میان بردند و بدینسان جامه یونانی برپیکر دانش ایرانی پوشانیدند. از این روست که میبینم مقارن این زمان یعنی در تحت تاثیر تمدن ایران ناگهان دانش در یونان جستن میکنند و نیکو میدرخشد اما دبری نمیآید و زود خاموش می شود و دیگر روشن نمیکردد. این دانش یونانی جلوه بود که از خورشید دانش ایرانی بدان سوی

دیرینه ایران و برتری این تمدن نسبت بتمدن عرب جاهلیت احساس حقارت میکردند پس واژه عجم را بیشتر در مورد ایرانیان بکار میبردند .

در زمان هخامنشیان که این تمدن باستانی ایرانی با علا درجه ترقی و تعالی میرسد آنچنان سازمانهای علمی بوجود میآید که مورد نظر دانش پژوهان جهانیان قرار میگیرد و آن بخش از یونانیانی که به تبعیت ایران در آمده بودند بسوی این مراکز علمی میشتابند و در دانشگاه های ایران بکسب دانش میپردازند ، همچنانکه در زمان ساسانیان دانشگاه جندی شاپور در خوزستان شهرت جهانی داشت و عظیمترین موسسات علمی و مجهزترین بیمارستانها وابسته باین دانشگاه بودند و بزرگترین استادان جهان در اینجا بتدریس میپرداختند .

هنگامیکه اسکندر بر ایران چیره شد از جمله نابکاریهایی که مرتکب شد آتش زدن کتابخانه های ایران بود ؛ در استخر فارس کتابخانه بزرگی بود که آنرا



نقش یکی از سربازان « سپاه جاویدان » دوران
هخامنشی است که ازکاشی در نهایت ظرافت و
نفاست ساخته شده و در خرابه‌های شوش بدست
آمده

پرفسور گیلبرت موری

Professor Gyllbert

Murry رئیس سازمان عظیم

یونسکو که خود دانشمند عالی
مقامی است در کتاب « پنج مرحله

تمدن یونانی » The five
stages of Gneek

Civlization با شکفی می-

گوید که مذهب یونانی در اواخر قرن

ششم و اوایل قرن پنجم پیش از میلاد

ناگهان دست خوش انقلاب شدیدی

میشود و جهش بزرگی در آن

نمودار میگردد و این انقلاب

فکری در اثر سرایت تمدن

عالی ایران در یونان بوده که

روش اندیشه یونانی را بکلی

دگرگون میسازد و از پستی به

بلندی رهبری مینماید و باوج

اعلا میرساند.

یونانیان گذشته از اینکه بخلق

وخوی خدایان فاسد معتقد بوده

اساساً در خلقت عالم نظم و قاعده

وقانونی نمیدیدند و طبیعت را

کور و بی هدف میدانستند و همه

اوضاع آفرینش را دستخوش هر چه

هرج و « آنارشی » میپنداشتند

معلوم است قومی که تا ایندرجه

از حقیقت و معرفت بدور باشند

چقدر وحشی بوده و در چه گمراهی

بسر میبردند و در میان آنان

اوضاع اجتماعی از چه قرار بوده!

اما همزمان با این بربریت

و توحش یونانی می بینیم که ایرانی

از عالترین اصول ایمانی و بالا-

ترین سنتهای اخلاقی و استوار-

ترین قاعده‌های اجتماعی بهر مند

بوده : زردشت است که برای

نخستین بار بخدای یگانه معتقد

میشود و او را « آهورامزدا »

میخواند یعنی عقل کل. (۱)

(۱) آهو: یعنی هستی، اساس، پایه،

مقام، و، هن، مس، مه، یعنی بزرگ،

و « دا » یعنی دانا



این مجسمه گمان میرود سربکی از شاهان هخامنشی است که در سال ۱۹۴۶ در تخت جمشید یافت شده و از لاجورد است

آمده و معنی اندیشه نیک را میدهد. پس این اسپننه مینو و انگره مینو در اندیشه خود ما خلق میشود و نه اینست که بزعم کوه بینان زردشت معتقد به «دو خدای نیک و بد» بوده و او را به ثنویت متهم میکنند. یسنا، های ۳۰ صراحتاً میفرماید: «همه مخلوقات خدای نیک اند» یعنی خداوند متعال همه چیزها را نیک آفریده و اگر بدی را ببینیم این

(۱) خوریننگ: فرسکوه و جلال، خورشید و خراسان و خورنق و خرانگ از دیگر مشتقات آنست (۲) چنتوت از برجیدن یعنی گزینش میآید و مقصود «پل سراط» است که از دم شمشیر تیزتر و از همی سر باریکتر است

(۳) در یعنی: بد، دشمن و «اخو» یا «اهو»: یعنی پایه مقام

گروه سروشان و ایزدان و امشاسپندان را در برابر اهریمن و دیوان معرفی میکند و در طبیعت دو نیروی متضاد میبیند: نیروی خین یا «سینته مینو» و نیروی شریا «انگره مینو» و این ثنویت که در طبیعت حکومت میکند موجب اشتباه نا آگاهان گشته تا جائیکه آئین زردشت را مبتنی بر دو خدائی دانسته اند و حال آنکه در همان روزگار کهن زردشت اکیداً موجد صرف بوده و خدای یگانه او همان اهورامزدا یا دانای بزرگ است، تنهادر اندیشه و گمان است که نیک و بد نمودار میگردد، همچنانکه «مینو» یا «من» معنی اندیشه را میدهد، و «ماناس» manas هندی و «مایند» mind انگلیسی از همین و از مینو است که در واژه بهمن یا «وهومن»

و او را «نور الانوار» و خیر محض و قادر متعال و دانای مطلق میدانند و راز آفرینش را در «خورنه» (۱) مییابد که از همین واژه «خور» مشتق می گردد یعنی آفرینش از تابش فروغ دانش اهورائی متجلی گشته و سرسری و عبت و بیهوده و کور نیست بلکه «نظام احسنی» با داد و دهش بر همه جهانیان هر دو جهان فرمانروائی میکند و روز رستاخیز و واپسین و بازخواست هست و آدمی باید از پل چنتوت (۲) Chinvat بگذرد تا اگر نیکوکار بوده به بهشت (یعنی بهترین پایه) برسد و مزد خود را دریافتد و اگر بد کردار بوده روانه دوزخ گردد (۳) و نتیجه کردار زشت خود را در آن زشت ترین جا دریافتد، و نیز زردشت است که

بدی در اندیشه و در تصور خود ماست که نقش میبندد و باز در پیناهای ۳۰ بند ۳ میفرماید ، « آن دو گوهر همزادی که در آغاز عالم تصور ظهور نمودند یکی از این نیکی است (در اندیشه و گفتار و کردار) و دیگری از این بدی است (در اندیشه و گفتار و کردار) . از میان این دو ، مردداتانیک را برگزیند ، نه زشت را »

و نیز درهای ۳۰ بند ۵ میفرماید ، « از میان این دو گوهر ، نادان زشت ترین کردار را برای خود برگزید ، و بیرو راستی یعنی آن کسی که با خرد مینوی آراسته است نیکی را اختیار کرد » .

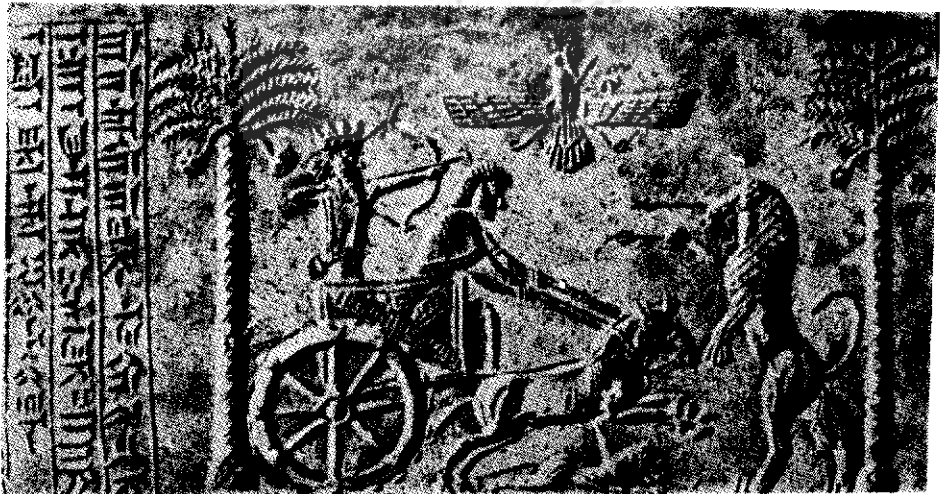
در تایید همین فلسفه از جمندان است که مولوی میفرماید ، « گر بود اندیشه ات گل گلشنی و ربود خاری توهیمه گلخنی » زردشت از این دو گانگی در طبیعت بگ نتیجه بسیار عالی اخلاقی میگيرد و میفرماید که این دو نیرو پیوسته در نبردند ولی پیروزی

نهائی با نیروی نیکی است ، پس بر هر فردی واجب و لازم است که در این پیکار مقدس در صف سپاه « اتروانان » یعنی آذربانان و پارسایان و نیکوکاران در آید و بر علیه لشکر « دروچوندان » یعنی دروغپردازان و نابکاران قیام و اقدام نماید تا هر چه زودتر لشکر بد کرداران را بهزیمت فرستد و بدینسان نیکی کران تا کران پهنه جهان را فراگیرد و زمین بهشت برین گردد . آشوزردشت این فلسفه عالی را در سه جمله کوتاه خلاصه میکند و همراه با پیروی از « اندیشه نیک ، گفتار نیک ، و کردار نیک » (هومنه ، هوخته ، هوروشته) دستور میفرماید . بدیهی است چنین تعلیمات عالی اخلاقی است که ملت از جمندان ایران را با وجع اعلاى تمدن و ترقی برساند و از سایر اقوام ممتاز و برگزیده میگردد . این دوگانگی شکفتی که در روش جهانگشائی توأم با داد گستری کورش از یک سوی ، و ستمگر - یهای وحشیانه آسور با نیپال

از دگر سوی میبینم که برایشانی سنگ نوشته ها تا با امروز استوار مانده و واکنش دو گونه فرهنگی است که در « ایران » و « آ ایران » (غیر ایران) حکم فرما بوده است . برای تجسم این حقیقت بیماناسیت نیست که از گفته های خود این دو کشور گشا شواهدی بیاوریم ،

کوروش در یکی از کتیبه های بسیار ارزنده خود بویژه از نظر مکارم اخلاقی و داد گستری و سیاستمداری که بمنزله « نخستین اعلامیه حقوق بشر » شناخته شده و در سال ۱۸۷۸ میلادی در شهر بابل ضمن حفريات بدست آمد و اکنون در موزه بریتانیاست و متن آن بزبان بابلی است با نهایت جوانمردی و فرزانتکی و آزادمنشی و بشردوستی چنین میفرماید ،

« وقتی که من بسی جنگ و جدال وارد بتن بنر (بابل) شدم ، با مسرت و شادمانی مردم در قصر پادشاهان بر سرین سلطنت نشستم . « مردوک آقای بزرگ ، قلوب



مهر داریوش کبیر است که در کنال سوئز بدست آمده و اکنون در موزه بریتانیاست



مهر یکی از شاهان هخامنشی است که کمان در دست دارد و بر گرده شیر سوار است تا بدینسان شجاعت و دل‌آوری خود را نمایان سازد



مهر زمان هخامنشی که از خمیر لاجورد یا لاجورد مصنوعی ساخته شده: عقاب نشان قدرت و تیز بینی است

اهالی بابل را بطرف من متوجه کرد، زیرا من همه روزه در فکر پرستش او بودم، لشکر بزرگ من بآرامی وارد بابل شد، من نگذاشتم دشمنی بسومر و آکد قدم بگذارند، اوضاع داخلی بابل و امکنه مقدسه آن قلب مرا تکان داد و اهالی بابل باجرای مراسم خود موفق شده و از قید اشخاص بی‌دین رستند.

«من از خرابی خانه‌های آنها مانع شدم، من نگذاشتم اهالی از هستی ساقط شوند، مردوک آقای بزرگ از کارهای من مشعوف شد و وقتی که ارته قلب و با مسرت، الوهیت بلند مرنبه او را تحلیل میکردم، من که کورش هستم و اورا تعظیم میکنم از... تا آشور و شوش و آکاده و اش-نوناک و زامبان و مام و تورنو و درری با ولایت گوتیها و شهرهایی که در آنطرف دجله واقع و از ایام قدیم بنا شده و خدایانی را که در اینجا زندگی میکردند. بچاهای من بوبر گرداندم تا در همانجا الی الابد مقیم باشند.

«این محلها را جمع کردم، منازل آنها را از نو ساختم و خدایان سومر و آکد را که «بنوبه» به بابل آورده و باعث خشم آقای خدایان شده بود بامر مردوک آقای بزرگ بقصر آنها موسوم به (شادی‌دل) برگردانیدم.

«از خدایانی که به شهرهای خودشان بواسطه من برگشته اند خواستم که همه روزه در پیشگاه «بل» و «بنو» طول عمر مرا بخواهند و نظر عنایت من دارند و «بمردوک» آقای من بگویند که کورش شاه ترا تعظیم میکند و پسر او

داریوش کبیر در تخت جمشید اینطور از سرزمین فارس تعریف میکند :

𐎧 𐎠 𐎵 𐎶 𐎡 𐎪 𐎠 𐎵 𐎶 𐎡 𐎪 𐎠 𐎵 𐎶 𐎡 𐎪
𐎧 𐎠 𐎵 𐎶 𐎡 𐎪 𐎠 𐎵 𐎶 𐎡 𐎪 𐎠 𐎵 𐎶 𐎡 𐎪
𐎧 𐎠 𐎵 𐎶 𐎡 𐎪 𐎠 𐎵 𐎶 𐎡 𐎪 𐎠 𐎵 𐎶 𐎡 𐎪
𐎧 𐎠 𐎵 𐎶 𐎡 𐎪 𐎠 𐎵 𐎶 𐎡 𐎪 𐎠 𐎵 𐎶 𐎡 𐎪
𐎧 𐎠 𐎵 𐎶 𐎡 𐎪 𐎠 𐎵 𐎶 𐎡 𐎪 𐎠 𐎵 𐎶 𐎡 𐎪

این سرزمین پارس که خدا آنرا بمن ارزانی فرمود زیبا و دارای
اسبان خوب و مردان خوب است

در این کتیبه داریوش کبیر از فرط میهن پرستی مباحثات میکند که سرزمین پارس دارای
مردان خوب و اسبان خوب است

کیوجیه .. «

و اما آسور بانیپال آشوری :

پس از پیروزی بر عیلام ،
دستور میدهد : «شاه عیلام که
با سارت اودر آمده بود سر بزندان
و سر او را بر بالای ستونی قرار
دهند ، سپس بر دروازه شهر
نشینوا پایتخت آشور بیاویزند
و آنقدر آنجا بگذارند تا ببوسند
بکنند.»

کتیبه که از آشور بانیپال
بجای مانده که خود از يك سو
نمودار هنر و فرهنگ و ثروت

صورت او را ندیده بود ربودم و
مجسمه خدایان دیگر را که مورد
پرستش شاهان کشور عیلام بود
با ثرویشان، گنجشان، بساطشان،
کاغذانشان و پرستندگانشان تمام
را بکشور آشور آوردم، از شهرهای
عیلام مجسمه شاهانی که
از زر و سیم و مفرغ و مرمر بود،
همچنین مجسمه « تلماریتو »
آخرین شاه عیلام را که بنا به
اراده آشور و ایشتار مطیع و منقاد
من واقع شد تمام را بآشور
آوردم ، شیرهای بالدار و مجسمه

عیلام آن روز و خوزستان امروز
ماست ، و از دگر سوی مظهر
سفاکی و بیباکی این چهار نابکار
است چنین میگوید :
«بخواست خدایان آشور و
ایشتار وارد قصور شوش گردیده
با جبروت تمام در آن سکونت
گزیدم ، گنجینه هارا باز نمودم،
آتجه زر و سیم و اموالی که شاهان
اولیه عیلام و آنها که بعدا آمده
بودند برگرفتم. . . من رب النوع
« شوشیناک » را که در جنگلهای
بسر میبرد و هیچکس تا این زمان



ساجر زرین هخامنشی که در نهایت نقاست و زیبایی است و از ایران خارج شده بود ولی بامر شاهنشاه آریامهر ضمن سایر آثار نفیسی ایران باستان در پاریس خریداری شد و اکنون در موزه ایران باستان است

روداخانه انداختن ، دست بریدن وغیره دیده میشود. تکلات فالآزار اول Taglath, Phrasar 1 (۱۰۹۰ تا ۱۱۱۶ ق.م) تنها بخراب کردن و سوزاندن شهرها اکتفا نمی نمود ، بلکه دوست میداشت سر اسرا را در حالی که اسلحه بدست دارند ببرد و از سرهای آنها تلی بسازد ، « توکولتی نیسور دوم ، (۸۸۴ تا ۸۹۰ ق.م) طبق کتیبه هائی که از او بجا مانده مغلوبین را

است که سرودستان را بریده ام » « کتیبه های آشوری اکثرآ بر از این گونه فجایع و آدم کشی وعثله کردن و زبان کشیدن و چشم درآوردن است. نه تنها در نوشته هایشان بلکه در نقوش باقیمانده از کاخهای آنها نیز همین صحنه ها مجسم میباشد. مخصوصاً ضمن نقوشی که در بریتیش میوزیوم (موزه بزرگ نهر لندن) موجود است اغلب مراسم میل کشیدن ، چشم درآوردن ، سربریدن ، به

های گاوهای بالدار که جلودرهای قصورکشور عیلام بود و تا این موقع کسی جرئت نزدیکی بدانها نداشت برگرداندم . من آنها را بیابین پرتاب کردم . رب النوع و رب النوعها را باسارت گرفتم ، بجنکلهای مقدس آنان که تا این تاریخ کسی وارد نشده بود ، سربازان من پیروزمندانان وارد شدند ، جاهای بلند که مسکن شاهان قدیم وجدید بود و آشور و ایشتر ترس بدل نمیکرفتند و باشاهان و نیاکان من از درستیز وارد میشدند سرنگون ساختم و ویران نمودم ، کسان و خدمه آنها را باخود باآشور آوردم . در عرض يك ماه و بیست و پنج روز راه این سرزمین را خراب و منهدم نمودم و شوره و خار در آنجا پاشیدم و غنائمی بدین تفصیل باآشور آوردم ، پسران و خواهران سلاطین و تمام خانواده های سلطنت و حکام و افسران و کمان داران و اراده رانها و سرداران و اسلحه داران و ارباب حرف از زن و مرد و اغنام و احشام که بر روی هم بیش از ابری ازملخ میشدند ... خلاصه سریعلام را گویدم و فریادهای خوشحالی آنها را در دره ودشت آن خطه خاموش کردم و آنرا جایگاه گورخ و آهو و دد و دام ساختم (۱)

یکی دیگر از جباران آشوری چنین رجز خوانی میکند :

« ارا به های جنگی من انسانها و جانوران را زیر خود خرد می کند ، پناهائی که من برافروشته ام از جسد آدمیان

(۱) نقل از کتاب تمدن

هخامنشی تألیف آقای علی سامی

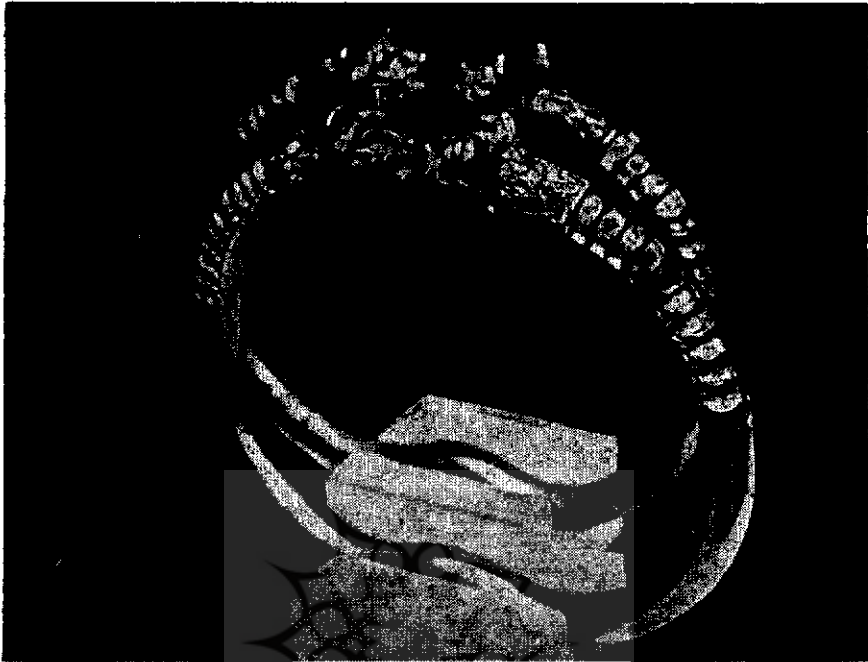
خدایان گوناگون باهمان آماهییم معلوم در آئین هندی هم آمده یعنی پیش از انشعاب نژاد آریائی بایرانی و هندی این خدایان مورد پرستش آنها بوده، اما زردشت است که برای نخستین بار در معتقدات مذهبی بمقام تقدس خدای یگانه

دم از توحید و یکتا پرستی میزند و گاتهاهاست. پیش از زردشت، در آئین آریائی ایزدان متعدد حکومت میکنند و برای هر مظهری از مظاهر طبیعت خدائی پرستش میشود، مانند: خدای آتش و ابر و باد و باران - میترا، اندرا، و ارونا، از آن جمله اند. بهمین دلیل است که این

زنده زنده پوست میکنند و از گاه پرمی نمود و بردیوار شهرها می آویخت یا آنها را زنده زنده لای دیوار میگذازد (۱)
یکتا پرستی در ایران باستان
 نخستین کتابیکه در عالم ادیان (۱) نقل از کتاب تمدن هخامنشی تألیف آقای علی سامی.



ساغر زرین از دوران هخامنشی که اکنون در موزه متروپولیتهن نیویورک است



دسبند زرین دوران هخامنشی

پی میبرد و سایر ایزدان را از مقام الوهیت میاندازد و سلطنت مطلقه جهان هستی را درید قدرت «اهورا مزدا» قرار میدهد و او را خداوند قادر، متعال، دانا، توانا از همه چیز آگاه، نور محض، محبت مطلق میخواند و جایگاه او را در گرو نمان *Gronmana* میدانند که عالم تقدس و جهان ابدیت و محل ستایش است. پس چگونه میتوان این پیامبر والا گهر ایرانی را به «دوخدائی» متهم ساخت؟ کسیکه در یکتاپرستی با صراحتی هر چه تمامتر و الفاظی هر چه رساتر میفرماید:

«اهورامزدا ی یگانه کسی است که بزرگتر از همه است

(یسنا ۲۸-۵)

«اهورامزدا: خدای دانا

و مقدس است (یسنا ۲۹-۶)
 «اوست: یگانه آفریننده جهان (یسنا ۴۴-۷)
 «اهورامزدا: یگانه حاجت برآورنده است (یسنا ۴۴-۳)
 «من اهورمزدا را آفریننده همه چیز میدانم و استوارم بر اینکه او نیکی و راستی است، مقدس است فروغمند است، دانا و تواناست، همه نیکیها ازوست، نظم و قانون طبیعت که در سرتاسر گیتی دیده میشود از او بوجود آمده و کره‌های درخشانده از فروغ بی‌پایان او درخشانند (یسنا ۱۲-۱)

«خوشنودی اهورا مزدا و ستایش بنام مقدس اوسزاست که بوده و هست و خواهد بود، خداوندی که حاکم بر روح است، و بذات خود یکتا و قائم میباشد، اهورائی

که بزرگترین و داناترین و آفریننده و پرورش دهنده و پناه دهنده و افزون کننده و بخشاینده و مقدس و دادگر و قادر مطلق است (اوستای اخیر- دعا نام ستایش)

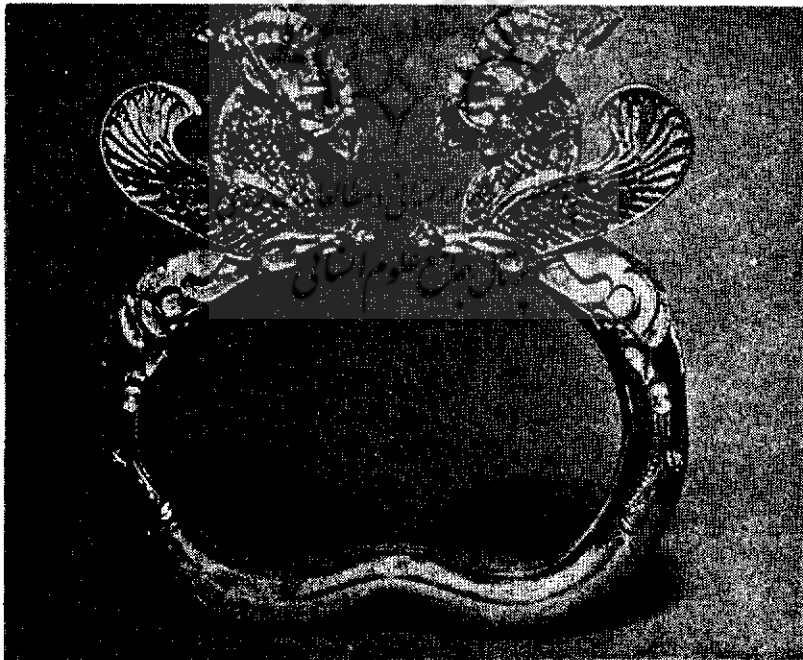
«بچه و سلمه میتوان اهورامزدا و امشاسپندان را خوشنود ساخت؟
 «اهورامزدا را باین وسیله میتوان خشنود ساخت که کلا خود مقدس را پشت و پناه قرار داد، قناعت و شجاعت را مانند زره زرین در بر داشت، راستی و درستی را چون سپر بردست گرفت، شکر و سپاس را چون گرز بر کف داشت، فرمانبرداری خدا را چون کمان، سخاوت را چون تیر، میانه روی را چون نیزه با خود داشت، آنگاه کوشش را بکار بست و بخت و نصیب را پناه خود ساخت؛ باین طریق

هرودت مورخ شهیر یونانی هر چند در اثر همچشمی با ایران نوشته‌های او خالی از غرض و مرض نیست معینا درباره روش آموزش و پرورش جوانان ایران میگوید ایرانیان فرزندان خود را سه درس میدهند: اسب سواری تا دلیری آموزند، تیراندازی تا دل دشمن را بدرانند، راستگویی تا از دروغ بپرهیزند. ایرانیان عهد باستان چه خوب تشخیص داده بودند که بزرگترین گناه آدمی دروغگویی است و آنرا «ماه‌تباهی» میخواندند زیرا چون آدمی بدروغ پناه برد آماده میشود تا هر گناه دیگری را مرتکب گردد، اما هنگامیکه بر خود واجب شمرد تا از جاده صداقت بیرون نرود و از دروغ بپرهیزد

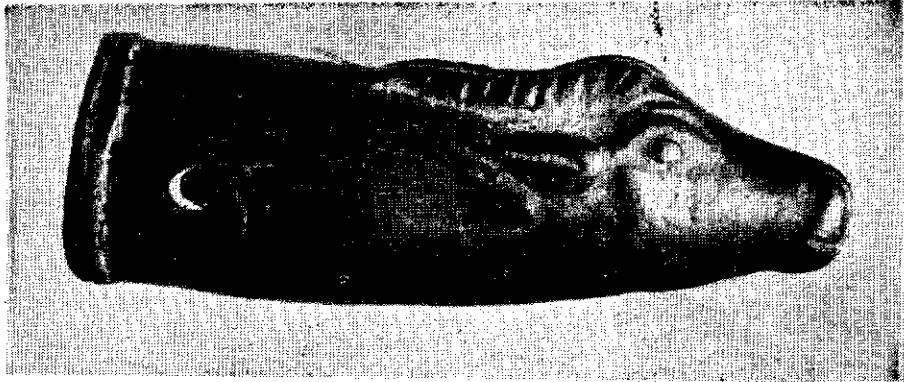
سقراط جوانان آتن را به یکتا-پرستی دعوت مینمود و او را محاکمه کردند و تکفیر نمودند و محکوم بمرگ ساختند. سقراط که به یکتا-پرستی گرائیده بود و بنا بر تعلیمات زردشت بقای روح اعتقاد داشت از مرگ باک نداشت. پیروان او موجبات فرار او را از زندان فراهم آوردند تا جان سلامت بدربرد، اما سقراط که پایبند اصول عالیه اخلاقی و عرفانی بود و مرگ را در برابر جهان ازلیت تحقیر مینمود فرمود: درست است که دادگاه آتن بناحق سقراط را بمرگ محکوم ساخته اما چون رأی دادگاه محترم و واجب‌الرعایه است پس سقراط باید بمیرد. او مردانه جام زهر شوکران را در کشید و با آرامش وجدان بسوی دیار باقی شتافت.

میتوان اهورامزدا و امشاسپندان را خوشنود گردانید و براه‌ریمن زشت چیره گردید. «مینوخرد» (پرسش ۴۲ باب ۴۳ فقره ۴-۱۳) چون ششعنه چنین تعلیم و تربیت و تمدن عالی ایرانی بر همسایه‌های نیمه متمدن ایران بویژه یونان میتابد پهلوانانی در جهان معرفت همچو فیثاغورث حکیم را بسوی خود میکشاند و اندیشه او را آکنده از نور تعلیمات عالیّه ایرانی میسازد.

این دیانت یکتا پرستی که قرن‌ها در اثر تعلیمات زردشت در ایران رایج شده و برای اندیشه کوتاه یونانی که معتقد به تعدد خدایان بود، آنها خدایان فاسد و بدکردار، قابل فهم نبود، و چون



دستبند بسیار زیبای هخامنشی که نمودار ترقی هنر آن زمان است



از آثار هخامنشی

ایرانیان باستان « شرحی راجع به تشایع و تاثیرات تعلیم ایرانیان قدم بیان میکنند که از هر حیث قابل توجه و دقت است لهذا در اینجا موقع را غنیمت شمرده ترجمه آنرا میافزائیم. «چیزیکه در تاریخ ایران بیش از هر چیز جالب توجه است و روح معنوی ایرانیان را در زندگانی اجتماعی آنان مجسم مینماید طرز تعلیم و تربیت آنهاست. این تعلیم و تربیت از طفولیت در روح جوانان ایران منشأ احساسات نیکی گردیده ایشان را در هر کار بشاهراه راستی و ترقی راهنمایی مینمود. و از ابتدا بطوری قوای روحانی و جسمانی ایشانرا مهیای کار نموده و جامعه را صحیح و سالم می نمود که افراد آن در آتیه باسانی می توانستند خدمات شایان و وظایف خود را بوطن و ملت خود انجام دهند.

طرز تعلیم و تربیت در ایران قدیم:

« این طرز تعلیم و تربیت که از عصر مادها تا زمان شاهنشاهی ایرانیان در

مکان (دوزخ) و پیروان راستی از نیکوترین پایه (بهشت) برخوردار خواهند گشت. »
و نیز درهای ۳۰ بند می-فرماید: «ای اهورامزدا هنگامی که کیف تو گناهکاران را فرارسد، کشور جاودانی از برای آنانی آراسته شود که «دروغ» را در بند نموده و بدست راستی سپرند.»

آموزش و پرورش در ایران باستان:

(نقل از کتاب اخلاق ایران باستان)
« ترویج معارف و توسعه تعلیم و تربیت یکی از وظائف مذهبی زرتشتیان است در **وندیداد** آمده است « کسی که میخواهد از علم و هنر بهره مند گردد او را از پیام ایزدی برخوردار گردانید.

« در او ستامعارف پروری یکی از اعمال حسنه و مطابق با اراده اهورا مزدا شمرده شده بخصوصه دانایان باید دیگران را از علم و هنر بهره مند گرداند

«دکتر ادلف راپ Dr. Adolph-Rapp در کتاب خود موسوم به «مذهب و مراسم

طبعاً از هر گناهی سخت بگریزد زیرا چسان جرئت کند و جسارت ورزد که گرد بدی گردد و آنگاه بگناهان خود اعتراف نماید. از این روست که داریوش کبیر در کتیبه اش برای نگهداری و پاسداری میهنش از اهورامزدا سه درخواست میکند و میفرماید: «ای اهورامزدا کشور مرا از سه گزند نگه دار: از لشکر دشمن، از سیاه قحطی، و از دروغ». اینگونه تعلیمات عالیه چنان ایرانیان را نیکنام و سرافراز ساخته بود که ایرانی در آن روزگار در درستی و راستی ضرب المثلی شده بود تا جائیکه هر گاه میخواستند بگویند که کسی راستگوست می-گفتند: مثلیک نفر ایرانی راست میگوید.

زردشت همانگونه که پاکسی و نیکی و درستی و راستی را تأکید میکند، دروغ را بشدت دشمن میدارد: در گاتا، های ۳۰ بند ۴ میفرماید: «هنگامی که این دو گروه (راستگویان و دروغگویان) بهم رسند زندگی و هرگ پدیدار آورند، از اینجهت است که سر-انجام دروغپرستان از زشت ترین

«پازارگاد» Pasargadae در دربار ایران برقرار بود در تمام ممالک شرقی نظیر آن دیده نشده بود و بطوری توجه یونانیان بآن جلب شد که از زمان هروت به بعد آن تعلیم و تربیت را از ایرانیان فراگرفته دریونان رواج دادند.

«هردوت مینویسد» ایرانیان فرزندان خود را غالباً در سه چیز تعلیم میدهند: اول راستی دوم سواری سوم تیراندازی.

کز نفون (۳) در کتاب «سیرودی» Cyropadie (کوروش نامه) راجع باین تعلیم و تربیت در ایران مفصلاً بحث کرده است و برای آن مقام بسیار عالی را قائل شده. **محل داور تربیت:**

«در پایتخت شاهنشاهی یعنی پارس یا بازارگاد بوده است و اگر چه عموم ایرانیان از نتایج این تعلیم و تربیت بهره مند بودند ولی بطور کلی این طرز تعلیم و تربیت در بین دسته اشراف و بزرگان دربار معمول بوده است چنانکه خود کز نفون میگوید فقط آن تربیت شددگان میتوانستند در مشاغل دولتی مقامات عالی را احراز نمایند. در واقع باید گفت منشاء محیط انتشار اولیه این تعلیم و تربیت درباره خانواده سلطنتی بوده و از آنجا بسایرین نفوذ نموده منتشر می شد.

محل تعلیم و تربیت:

«کز نفون در کتاب دیگر خود موسوم به «انابازس» Anabasis میگوید، پسران اشراف و بزرگ زادگان عموماً در دربار سلطنتی تربیت میشوند، طرز تعلیم و محل تربیت آنها را اینطور تعریف

میکند «این جوانان در مقابل قهر سلطنتی و در فضای باز و گشاده بمقتضای سن بچهار طبقه جداگانه منقسم میشوند.

«این طبقات در تحت توجهات معلمین مخصوص اداره میشوند، همانطوری که در سایر مدارس نوشتن و خواندن تعلیم داده میشود در این مدرسه آموختن و عشق راستگویی و درستکرداری یکی از مواد اولیه نظامنامه میباشد. درین دارالتربیه هر گونه گفتار و کردار برخلاف راستی و درستی منع و مرتکب آن تنبیه میشود، مخصوصاً دورئی و ناسیاسکزاری بسیار ناپسندیده و ممنوع است و همه شاگردان باید از آن حذر نمایند، علاوه بر این تعلیم و تربیت آنان باید راستی و درستی، فرمانبرداری، اعتدال در خوراک و وظیفه معاش را عملاً مشق نمایند و در امور روزانه بکار برند.

دوره تحصیلات:

«این تعلیم و تربیت تا سن شانزده الی هفده سالگی اطفال امتداد دارد و از آن بعد شروع به تحصیلات دوره دوم میشود که عبارت است از سواری، تیراندازی نیزه بازی و مدت این دوره نیز قریب دهسال میباشد.

جوانان مطابق این دستور تعلیمات ابتدائی خود را به تکمیل رسانیده قابل آن میشوند که در امور مختلفه دولتی داخل شده و در مأموریت های مختلف از قبیل قلع و قمع اشرار و دستگیری راهزنان و جلب آنان بمرکز و غیره شرکت نمایند و نیز آنان در هنگام شکار ملتزموم کاب شاه میباشند. در واقع قبل از آنکه مصاف جنگ را

دیده باشند این تفریح و میدان شکار یک درس ابتدائی است که ایشانرا باوضع چنک آشنا می - سازد و شرکت در شکار باشاه طبعاً آنها را قوی و شجاع و فداکار مینماید. پس از انقضای این مدت و تکمیل این تحصیلات موقعی که بیست و پنجسال از عمر این جوانان گذشته باشد میتوانند بخوبی از عهد خدمت کشوری و لشگری بر آیند و در مواقع جنگ مسلح و مہیای حمله و دفاع هستند و در هنگام صلح و آسایش بخدمات اداری و کشوری معیردازند.

«سالخوردگان» از خدمات معاف هستند و امور کشوری به خصوص عدلیه بایشان محول میگردد.

«بعد از کز نفون نویسنده دیگری که از تعلیمات اخلاقی و وضع تربیت ایرانیان سخن می - راند» نیکولاس داماس سنوس Nikolaus' Damascenus است. این نویسنده راجع بکورش چنین مینویسد:

«تعلیم و تربیت کورش مطابق فلسفه منان بود و او در آن رشته تجربیات خوبی داشت. کورش در دامان راستی و درستی پرورش یافته بود و از رسوم و وظایفی که برای اشخاص مهم و بزرگ مملکت لازم است بخوبی آگاهی داشت

«استرابو Strabo نیز در این باب چند خبر شگفت آمیز از خصایص ایرانیان ذکر میکند و میگوید: معلمین و استادان این مدرسه در طرز تعلیم و تربیت سبک مخصوصی اختیار کرده بودند و اغلب حکایات تاریخی را مخلوط با فسانه ها نموده کارهای فرشتگان



گلدان نقره زمان هخامنشی

میشوند تسا با توجه کامل آنانرا راست و درست و زیبا و قوی بنیه پرورش دهند، و از هفت سالگی شروع بتعلیمات ابتدائی، سواری و شکار و تیراندازی مینمودند، بلکه از سن چهارده سالگی در تحت نظر چهار معلم ایرانی برگزیده بتکمیل تحصیلات خود میپرداختند؛ باین طریق که عالمترین معلمین آنها را بحکمت مغان که بوسیله زردشت فرستاده آهورامزدا

گل کاری و تهیه دامهای شکاری میپرداختند»

تعلیم و تربیت شاهزادگان:

تعلیم و تربیت شاهزادگانی که بر حسب ارث باید بسلطنت یافرما نقرمائی برسند با کمال دقت و اهتمام صورت میگرفت، چنانکه افلاطون Plato نظامنامه تحصیل آنان را بدین طور بیان میکند: «شاهزادگان از طفولیت فقط بدایکان و بخواجه سرایان سپرده

و خدمات و شجاعتهای بزرگترین نیاکانشان را برای ایجاد شجاعت و تولید احساسات و نیز برای شگفتی و عبرت شاگردان نقل مینمودند

«چیزی که بیشتر جالب توجه میباشد اینست که استرابو می نویسد:

«محصلین علم زراعت و چوپانی نیز میاموختند و پس از انجام کارهای روزانه بغرس اشجار و

آمده آگاه میسازند و پارسا ترین شخص آنها را در هر کار برستی و درستی اندر ز داده در تهنه با اخلاق آنها میکوشند و آنها را به دوری از ظم و حرص و اجتناب از اعمال ناپسندیده رهنمائی میکنند و شجاعترین آنها را بدلاوری و مردانگی ترغیب مینمایند.

« مقصود از تشکیل مدارس دولتی این نبود که جوانان پس از تحصیل مطیع محض حکومت شده کور کورانها از پادشاه فرمانبرداری نمایند، بلکه برعکس تاسیس این مدارس برای ایجاد و پرورش استی و درستی و شجاعت و ایجاد احساسات وطن پرستی بوده است، و تعلیم عدالت و آزادی یکی از دروس این مدرسه بوده است؛ زیرا تعلیم عدالت و آزادی در مدرسه استبدادی مناسبت ندارد.

« این دارالفنون مخصوص ایران و در تاریخ قدیم دنیا دارای بک اهمیت فوق العاده بود، وجود این دارالترتیبها در بارگاه شاهی بازار گادودربار حکومتهای مختلفه ایران یکی از لوازم جلال سلطنت و فرمانروائی بوده و میتوان گفت همین تعلیم و تربیت بود که اخلاق ملی ایرانیان را برای مدت دیدی نگهداشت.

« دربار با عظمت شاهنشاهان ایران مرکزی بود که نفوذ و قدرت آن مانند اشعه ستاره درخشان در سراسر مملکت منتشر میگردد، رسوم و آداب در بار ایران درجه عالی در روح جوانان نتایج نیکی بخشیده آنانرا بشاهراه سعادت راهنمائی میکرد. نتایج این تعلیم و تربیت در حیات تاریخی و اخلاقی

ایران قدیم بخوبی دیده میشود که چگونه روح ایرانیان را با راستی و درستی و محبت و شجاعت و عفت و بالاخره اخلاقی پرورش داد که ملت ایران برای آن حق دارد نام نیک شرافتمند چاودانی برای خود تحصیل نماید. هیچیک در ملل شرقی نمیتواند چنین اسناد با افتخاری را در تاریخ خود نشان دهد.

گسترش فرهنگ ایران :

این فرهنگ و تمدن برگزیده ایرانی از یک سو تا اقصی نقاط چین و از دگر سوی سر تا سر اروپا تا انگلستان و ایرلند گسترش یافت و واکنش همین فرهنگ است که اروپا و امریکا بعظمت امروز رسیده اند.

آئین بودا که از هند سرچشمه میگردد و بر کشورهای خاور دور گسترش مییابد آمیخته با فرهنگ ایرانی است متأسفانه کمی جا اجازه نمیدهد که شواهد این گفتار را در اینجا بیاوریم. همین قدر میتوان گفت که هنوز یادگارهایی از نفوذ فرهنگ ایران در پاکستان و هند و چین نمایان است. از دگر سوی میبینیم که سر تا سر اروپا بزیر نفوذ معنوی ایران در میآید، تا جائیکه «مهر پرستی» آئین رسمی رم میگردد؛ زیباتر مجسمه که تا کنون از مهر بدست آمده در رم کشف شده که اینک زینت بخش موزه آنجاست. آئین مهر پرستی تا ظهور مسیحیت همچنان در اروپا بقوت خود باقی بود تا عاقبت دین نوین مسیحیت بر آن چیره شد و اروپا را مسخر نمود. نگارنده در انگلستان بودم که ضمن فروریختن ساختمانی در لندن مجسمه از مهر بدست آمد البته فوراً ببهای خوبی بفروش

رسید و این خود گواه گویای گسترش آئین مهر پرستی تا دورترین مرز اروپاست. حق اینست که در اینگونه موارد وزارت فرهنگ دقت و مراقبت بیشتری نشان دهد و اینگونه آثار نفیس ایران باستان را بهر قیمت شده بدست آورد و زینت بخش موزه ایران باستان کند و اجازه ندهد که یادگاران ارزنده فرهنگ کهن ایران دستخوش دستبرد مستی سود پرست گردد.

در اینجا لازم است یادآور شویم که قانون حضرات ما که نیم قرن پیش تدوین شده منطبق با واقع بینی امروزی نیست. این قانون کهنه دست و پای وزارت فرهنگ و موزه ایران باستان را بسته است. همین قانون ناقص و غلط موجب شده که بسیاری از آثار نفیس ایران بطور قاچاق از ایران بیرون رود و زینت بخش موزه های بیگانگان گردد و این بحثی است که در آینده مشروحاً بآن خواهیم پرداخت. در اینجا همین قدر اشاره میکنیم که چون طبق همین قانون آنچه از حضرات بدست آید تعلق بدولت دارد تا چار کشف کنندگان بدون اجازه و اطلاع وزارت فرهنگ آنها را بخارج قاچاق میکنند ولی اگر قانون اجازه دهد که همین آثار تاریخی که خواهی نخواهی با وضع فعلی بدون اطلاع و اجازه اداره باستان شناسی از ایران خارج شده و می شود بموزه بیاورند و مورد رسیدگی قرار گیرند و عکسبرداری شود آنکاه یا آنها را بخرند و یا بدریافت عوارض اجازه خروج دهند از هر جهت بسود دولت است. ناتمام